

در آرزوی زندگی صلح آمیز ملت‌ها

اصل و مغز زندگی

یکی از اساسی‌ترین مسائل زندگی انسان، چگونگی برخورداری او از مواهب، امکانات و نعمت‌های زندگی است. انسان برای تأمین نیازهای مادی و معنوی خود، حفظ سلامت، امنیت، خانواده و دارایی‌هایش تلاش می‌کند و طبیعی است که مالکیت و مدیریت بر اموال و امکانات شخصی، بخش مهمی از زندگی او را تشکیل می‌دهد. اما مسئله اساسی این است که انسان با این امکانات چگونه زندگی کند؟ آیا زندگی را عرصه‌ای برای رقابت، غلبه و افزایش منافع شخصی بداند، یا آن را وسیله‌ای برای رشد خود و خدمت به دیگران و آبادانی جهان قرار دهد؟ از همین‌جا می‌توان تفاوت میان دو شیوه مهم زندگی را مشاهده کرد: **خودوستی و خدادوستی**.

دو شیوه متفاوت زندگی

انسان‌ها در طول تاریخ، به‌طور کلی با دو گرایش متفاوت در زندگی مواجه بوده‌اند:

1. **خودوستی یا خودمحوری:** انسان در درجه نخست به منافع شخصی خود می‌اندیشد و دیگران را بیشتر رقیب یا وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف خود می‌بیند.
2. **خدادوستی یا خدامحوری:** انسان خود را بخشی از یک مجموعه بزرگ انسانی و آفرینشی می‌داند و تلاش می‌کند در کنار تأمین نیازهای خود، خیر و سعادت دیگران را نیز دنبال کند.

در نگاه نخست، «من» محور زندگی است؛ اما در نگاه دوم، انسان از «من» فراتر می‌رود و به «ما» و در نهایت به خداوند می‌رسد.

ادیان الهی، به‌ویژه اسلام، انسان را دعوت می‌کنند که از خودمحوری عبور کند و به عدالت، احسان، برادری، مسئولیت اجتماعی و محبت به دیگران برسد.

تجربه تاریخی بشر

در تاریخ ادیان، بارها دیده‌ایم که فاصله گرفتن جامعه از عدالت و اخلاق، زمینه‌ساز ظلم، فساد، تبعیض و فروپاشی اجتماعی شده است. پیامبران الهی همواره در برابر چنین انحرافات ایستاده و انسان‌ها را به توحید، عدالت و اخلاق دعوت کرده‌اند.

حضرت موسی(ع) مردم خود را به رهایی از بندگی انسان‌ها و حرکت در مسیر خداپرستی و عدالت دعوت کرد. پس از آن نیز حضرت عیسی(ع) با تأکید بر محبت، اخلاق و پاکی، در برابر انحرافات جامعه زمان خود ایستاد. سرانجام پیامبر اسلام، حضرت محمد(ص)، با دعوت به توحید، عدالت، برادری و مسئولیت اجتماعی، تحول بزرگی در جامعه عربستان و سپس در بخش بزرگی از جهان ایجاد کرد.

اسلام تلاش کرد جامعه‌ای بسازد که در آن انسان‌ها، با وجود تفاوت‌های فردی و اقتصادی، اعضای یک پیکر اجتماعی باشند و در برابر یکدیگر مسئولیت داشته باشند. برادری میان مسلمانان، کاهش بسیاری از تبعیض‌های اجتماعی، گسترش دانش و شکل‌گیری تمدن علمی و فرهنگی اسلامی از جمله پیامدهای مهم این تحول تاریخی بود.

البته تاریخ اسلام نیز مانند تاریخ سایر تمدن‌ها، فراز و نشیب‌های فراوان داشته است و نباید همه دوره‌های تاریخی مسلمانان را یکسان و آرمانی تصور کرد. هرگاه مسلمانان از عدالت، اخلاق و مسئولیت اجتماعی فاصله گرفتند، مشکلات و انحطاط نیز پدیدار شد.

در مقابل، جوامع اروپایی نیز در دوره‌هایی گرفتار استبداد سیاسی، فقر، تبعیض و سلطه نهادهای دینی و سیاسی شدند. نارضایتی‌های اجتماعی و فکری سرانجام زمینه‌ساز تحولاتی مانند رنسانس و انقلاب فرانسه شد و ساختارهای سیاسی و اجتماعی جدیدی را به وجود آورد.

از این تجربه تاریخی می‌توان آموخت که هیچ جامعه‌ای صرفاً به دلیل نام دین، حکومت یا تمدن خود از فساد و انحطاط مصون نیست؛ آنچه جامعه را پایدار می‌کند، عدالت، اخلاق، عقلانیت، آزادی مسئولانه و احترام به کرامت انسان است.

از خودوستی تا خدادوستی

رشد انسان را می‌توان نوعی حرکت تدریجی از «من» به سوی «ما» و از «خود» به سوی «خدا» دانست.

این مسیر را می‌توان در شش مرحله تصور کرد:

1. **خودوستی:** انسان بیشتر به نیازها و منافع شخصی خود توجه دارد.
2. **خانواده‌دوستی:** دایره محبت و مسئولیت او گسترش می‌یابد و خانواده را نیز در بر می‌گیرد.
3. **طایفه و گروه‌دوستی:** انسان خود را عضو یک اجتماع بزرگتر می‌بیند و نسبت به آن احساس مسئولیت می‌کند.
4. **میهن‌دوستی:** منافع شخصی و گروهی خود را در چارچوب منافع ملت و کشور قرار می‌دهد.
5. **مردم‌دوستی:** مرزهای قومی، ملی و جغرافیایی را پشت سر می‌گذارد و سعادت همه انسان‌ها را ارزشمند می‌داند.
6. **خدادوستی:** انسان همه این مراحل را در افقی توحیدی معنا می‌کند و خود را در برابر خداوند و همه آفریدگان او مسئول می‌بیند.

این مراحل لزوماً به معنای کنار گذاشتن مرحله پیشین نیست. انسان می‌تواند خود و خانواده و میهنش را دوست داشته باشد، اما این محبت نباید به دشمنی با دیگران تبدیل شود. **میهن‌دوستی هنگامی ارزشمند است که به ملت‌ستیزی و تحقیر ملت‌های دیگر نینجامد؛ و دین‌دوستی هنگامی ارزشمند است که به نفرت از پیروان ادیان دیگر تبدیل نشود.**

مشکل زمانی آغاز می‌شود که انسان در یکی از این مراحل متوقف شود یا آن را به افراط بکشانند. خوددوستی افراطی می‌تواند به خودپرستی و ظلم به دیگران منجر شود؛ طایفه‌گرایی می‌تواند به تعصب و دشمنی با دیگران بینجامد؛ ملی‌گرایی افراطی می‌تواند ملت‌ها را در برابر یکدیگر قرار دهد؛ و حتی دین‌داری افراطی، اگر از اخلاق و عدالت جدا شود، ممکن است به تعصب و خشونت منتهی شود.

بنابراین، رشد واقعی انسان در **گسترش تدریجی دایره محبت و مسئولیت** است: از خود به خانواده، از خانواده به جامعه، از جامعه به میهن، از میهن به همه انسان‌ها و سرانجام از همه این‌ها به خداوند.

در آرزوی زندگی صلح آمیز ملت‌ها

آرمان نهایی این مسیر، جهانی است که ملت‌ها به جای دشمنی و رقابت ویرانگر، با یکدیگر دوستانه و عادلانه زندگی کنند.

جهان آینده نباید بر پایه سلطه یک ملت بر ملت دیگر، استثمار کشورهای ضعیف، مسابقه تسلیحاتی و جنگ‌های بی‌پایان بنا شود. انسان‌ها باید بتوانند در عین حفظ هویت، فرهنگ و استقلال خود، با یکدیگر همکاری کنند و ثروت، دانش، فناوری و امکانات جهان را در جهت رفاه و رشد همه انسان‌ها به کار گیرند.

زندگی دوستانه ملت‌ها، مرحله‌ای بالاتر از صرفاً همزیستی مسالمت‌آمیز است. همزیستی یعنی جنگ نکردن؛ اما زندگی دوستانه یعنی همکاری، همدلی، کمک متقابل و تلاش مشترک برای ساختن جهانی بهتر.

شاید بتوان فلسفه این مسیر را در یک جمله خلاصه کرد:

انسان هرچه از «من» فاصله بگیرد و به «ما» نزدیک‌تر شود، و هرچه دایره محبت و مسئولیت خود را گسترده‌تر کند، به حقیقت خدادوستی نزدیک‌تر شده است.

آرمان نهایی، جهانی است که در آن انسان‌ها نه گرگ یکدیگر، بلکه یاور یکدیگر باشند؛ ملت‌ها رقیب نبودکننده یکدیگر نباشند، بلکه دوستان و همکاران یکدیگر باشند؛ و انسان در مسیر رسیدن به خدا، از خدمت به بندگان خدا غافل نشود.

این همان مسیری است که می‌توان آن را هجرت از خودوستی (لیبرالیسم) به مردم‌دوستی (سوسیالیسم) و از مردم‌دوستی به خدادوستی نامید. (الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور)